

هربرت لیونل آدولفوس هارت
ویراسته پِئلوپ آ. بولوک و جوزف رز

مفهوم قانون

ترجمه محمد راسخ





نشری

مفہوم قانون

ہربرت لیونل آڈولفوس ہارٹ

ویراستہ پنلوپ اے. بولوک و جوزف راز

Edited by Penelope A. Bulloch and Joseph Raz

مترجم محمد راسخ

چاپ اول تیران، ۱۳۹۵

تعداد ۱۰۰۰ نسخہ

قیمت ۸۸۰۰ تومان

لیتوگرافی باختہ

چاپ غزال

ناشر چاپ بیدمن سراج

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزاً

بدون اجازہ مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۶ ۲۲۱ ۱۸۵ ۹۶۲ ۹۷۸

www.nashreeny.com

- سرشناسه: هارت، هربرت لیونل آدولفوس، ۱۹۹۴-۱۹۹۷ م. Hart, H. L. A. (Herbert Lionel Adolphus)
- عنوان و پدیدآور: مفهوم قانون / هربرت لیونل آدولفوس هارت
- ترجمه محمد راسخ
- مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۰
- مشخصات ظاهری: ۴۵۶ ص.
- شابک: 978-964-185-221-6
- یادداشت: عنوان اصلی: The Concept of Law, 2nd ed, 1994
- موضوع: رویه قضایی - روش‌شناسی: حقوق - فلسفه
- شناسه افزوده: راسخ، محمد، ۱۳۴۲ - مترجم
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲۷ م ۲ / ۵۲ K۲۲۲
- رده‌بندی دیویی: ۱/۳۴۰
- شماره کتابشناسی ملی: ۲۴۰۱۷۲۶

به یاد و برای
همه آزادگانِ قانون‌خواه

www.ketab.ir

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه مترجم
۲۳	پیشگفتار
۲۷	یادداشت ویراستاران
۳۱	۱. پرسش‌های پایدار
۳۱	۱. پیچیدگی‌های نظریه حقوقی
۳۸	۲. سه موضوع مکرر
۴۸	۳. تعریف
۵۵	۲. قانون، فرمان و دستور
۵۵	۱. انواع امر
۵۹	۲. قانون به مثابه دستور اجباری
۶۷	۳. تنوع قوانین
۶۹	۱. مفاد قوانین
۷۷	بطلان به مثابه مجازات
۸۰	قاعده قدرت‌زا به مثابه خرده‌قانون
۸۴	تحریف، بهای یکسانی
۸۹	۲. طیف کاربرد
۹۲	۳. سبک‌های شکل‌گیری

۴. حاکم و تابع ۹۹
۱. عادت اطاعت و دوام قانون ۱۰۰
۲. بقای قانون ۱۱۴
۳. محدودیت قانونی قدرت قانونگذاری ۱۲۰
۴. حاکم در پس قانونگذار ۱۲۷
۵. قانون به مثابه اتحاد قواعد اولی و ثانوی ۱۳۹
۱. آغاز دوباره ۱۳۹
۲. مفهوم وظیفه ۱۴۳
۳. عناصر قانون ۱۵۵
۶. بنیادهای نظام حقوقی ۱۶۷
۱. قاعده شناسایی و اعتبار قانونی ۱۶۷
۲. پرسش‌های جدید ۱۸۱
۳. آسیب‌شناسی نظام حقوقی ۱۹۱
۷. شکل‌گرایی و قاعده‌شکایی ۲۰۱
۱. بافت باز قانون ۲۰۱
۲. انواع شک به قاعده ۲۱۷
۳. قطعیت و خطاناپذیری در آرای قضایی ۲۲۵
۴. عدم قطعیت قاعده شناسایی ۲۳۳
۸. عدالت و اخلاق ۲۴۵
۱. اصول عدالت ۲۴۸
۲. وظیفه اخلاقی و قانونی ۲۶۲
۳. آرمان اخلاقی و انتقاد اجتماعی ۲۷۹
۹. حقوق و اخلاق ۲۸۵
۱. حقوق طبیعی و اثبات‌گرایی حقوقی ۲۸۵
۲. محتوای حداقلی حقوق طبیعی ۲۹۶
۳. اعتبار حقوقی و ارزش اخلاقی ۳۰۵

۳۲۱	۱۰. حقوق بین الملل
۳۲۱	۱. سرچشمه های تردید
۳۲۵	۲. تعهد و ضمانت اجرا
۳۳۰	۳. تعهد و حاکمیت دولت ها
۳۳۹	۴. حقوق بین الملل و اخلاق
۳۴۶	۵. قیاس شکل و محتوا
۳۵۳	مؤخره
۳۵۳	آغاز سخن
۳۵۵	۱. چستی نظریه حقوقی
۳۶۲	۲. چستی اثبات گرایی حقوقی
۳۶۲	الف) اثبات گرایی به مثابه نظریه معنائشناختی
۳۶۷	ب) اثبات گرایی به مثابه نظریه تفسیری
۳۷۰	ج) اثبات گرایی نرم
۳۷۶	۳. چستی قواعد
۳۷۶	الف) نظریه ممارستی قواعد
۳۸۱	ب) قواعد و اصول
۳۸۷	۴. اصول و قاعده شناسایی
۳۸۷	تبار و تفسیر
۳۹۳	۵. حقوق و اخلاق
۳۹۳	الف) حق و تکلیف
۳۹۴	ب) تشخیص قانون
۳۹۸	۶. صلاحیت اختیاری قاضی
۴۰۵	پی نوشت ها
۴۴۵	واژه نامه

مقدمه مترجم

پرسش از چیستی قانون پرسشی دیرین بوده و تا آنجا که حافظه کتبی انسان به یاد می‌آورد این پرسش همواره یکی از محورهای اندیشه‌ورزی جدی او بوده است. پیداست حیات اجتماعی انسان، از جمله، همواره در آمیخته با قانون بوده یا دست‌کم حیات اجتماعی قانون‌مدار مطلوب می‌نموده است. به هر روی، پا به پای زمان، ذهن‌های تیز و ژرف‌اندیش پاسخ‌هایی گوناگون به پرسش «قانون چیست؟» داده‌اند.

هم‌گام با توسعه فلسفه و علم جدید، نظریه‌های کلاسیک و سنتی حقوقی نیز با نقد و ارزیابی‌هایی عنیف روبه‌رو شدند. نظریه حقوق طبیعی که مهم‌ترین نظریه حقوقی کلاسیک و سنتی به‌شمار می‌آمد رفته‌رفته گوی رقابت را به نظریه‌های جدیدی داد که دستی بر دستاوردهای جدید معرفتی داشتند و چشمی به تحولات شکفتنی‌آور و پرسرعت حیات فردی و اجتماعی انسان، انسان مدرن، با حیرتی نو در عالم درون و تلاطمی گسترده در عالم بیرون، به ادعاهای گذشتگان در باب قانون با تردید می‌نگریست و در افق دور در پی هم‌نشین ساختن قانون، این عضو کهنسال اما ثابت، با دیگر اعضای آن دو عالم بود.^۱

فلسفه جدید با شکست اتوریته آغاز شد، بر عقل خودبنیاد نقاد پای فشرده و نقطه

۱. ن. ک.: راسخ، محمد (۱۳۸۶)، «مدرنیته و حقوق دینی»، نامه مفید، شماره (۳)، ۶۴، صص ۲۶-۳.

تمرکز را از موضوع شناخت به خود معرفت منتقل کرد؛ هم محتوای معرفت به تیغ تیز جراحی عقلی سپرده و هم محدودیت‌های آن بی‌محابا به رخ کشیده شد. مهم‌تر، علم جدید پای را از دایره طبیعت بیرون گذاشت و آشکارا قدم در فراخنای حیات انسان نهاد. مطالعه علمی (تجربی) ابعاد فردی و جمعی زندگی انسان در چشم بشر متجدد پس مطلوب می‌نمود و نظریه پردازان حقوقی به تقلید از متفکران علوم تجربی انسانی سودای «علم حقوق» در سر می‌پروراندند. بی‌گمان، معنایی واحد از این علم اراده نمی‌شد. در آغاز هدف این بود که چیزی شبیه به علوم مالی، روانشناسی و جامعه‌شناسی تأسیس شود. قانون البته متفاوت با موضوعات مالی، حالات درونی انسان و روابط اجتماعی افراد بود. وجه هنجاری قانون مانعی جدی بر سر راه پی‌گیری آن سودا به نظر می‌رسید. باری، گذشته از انواع تلاش‌ها برای آفرینش علم (تجربی) حقوق، شاید بتوان گفت عموم نظریه پردازان پیش‌گفته بر دو نکته درباره قانون توافق داشتند: یکی تردید در ادعاهای طبیعی و دیگری تفکیک اعتبار از درستی. برای مثال، هیوم به صراحت با اندیشه وجود قوانین در طبیعت که با عقل کشف شدنی‌اند مخالفت ورزید و آن‌ها را زائیده «شرایط و نیازهای انسان» معرفی کرد.^۱ با این‌که بسیاری از متفکران پیش یا پس از هیوم در مبانی فرااخلاقی یا وی هم‌رأی نبودند، در مخالفت با اصول و قوانین طبیعی همانند او می‌اندیشیدند. پیشاپیش، به‌ویژه با ظهور اندیشه‌های توماس هابز، نظریه‌های عرف‌بنیاد یا قراردادگرا در باب اخلاق، حقوق و سیاست جای خود را در عرصه تفکر هنجاری باز کرده بودند.

افزون بر این، نکته‌ای بسیار بصیرت‌زا از سوی اندیشمندان جدید که بعدها عموماً اثبات‌گرا نامیده شدند، درخصوص دو وجه متفاوت قانون مطرح شد. ایشان، مانند جان آستین، به درستی بر آن بودند که «وجود» قانون یک چیز است و «شایستگی» آن چیزی دیگر.^۲ به دیگر سخن، «بودن یا نبودن» قانون امری متفاوت با «خوب بودن یا خوب

1. See Hume, D. (1975 [first published, 1739]), *A Treatise of Human Nature*, ed. by L. A. Selby-Bigge, 2nd ed., Oxford: Clarendon Press, Book III. See also Mackie, J.L. (1980), *Hume's Moral Theory*, London: Routledge, esp. Ch. VII

2. See, for instance, Austin, J. (1995 [first published, 1832]), *The Province of Jurisprudence Determined*, ed. by W. Rumble, Cambridge: CUP, P. 157

نبودن^۱ آن است. اگر بخواهیم به زبان فنی حقوقی سخن بگوییم، «بودن» قانون به معنای آن است که قاعده‌ای «دارای اعتبار» باشد، اعتبار قانونی. اگر مرجع ذی صلاح، که ممکن است از یک نظام حقوقی به نظامی دیگر متفاوت باشد، قاعده‌ای را به مثابه قانون تصویب کند، آن قاعده دارای اعتبار قانونی می‌شود و تا هنگامی که به روشی صحیح ملغی نشده است، همچنان قانون معتبر سرزمین خواهد بود. با این حال، چه بسا قانونی معتبر باشد، یعنی وجود داشته باشد، اما پاره‌ای موازین برآمده از اخلاق، عدالت، کتاب مقدس یا مانند آن‌ها را نقض کند. در این صورت، به درستی می‌توان گفت که «قانونی بد، ناعادلانه، خلاف موازین دینی یا مانند آن‌ها» وجود دارد. در وجود یا اعتبار آن قانون نمی‌توان تردید روا داشت، ولی در خوبی، شایستگی یا درستی آن می‌توان. این سخن بدان معنا نیست که هر قانونی به ضرورت ناشایست یا خلاف موازین اخلاق و عدالت است. برخلاف، بسیاری از قوانین موافق اقتضائات اخلاقی، عدالت یا ادیان‌اند. نکته اساسی اما آن است که ربطی منطقی میان چنین موافقتی و اعتبار حقوقی یافتن آن‌ها وجود ندارد.^۲

«تردید» و «تفکیک» پیش گفته جای خود را در جریان اندیشه حقوقی به نیکی باز کردند و اثبات گرایی حقوقی کم‌وبیش پیرامون این دو محور شکل گرفت و توسعه یافت. از جمله پیامدهای تفکیک اعتبار از شایستگی را آن می‌دانستند که قانون و نظام حقوقی را می‌توان و باید فارغ از داورهای ارزشی مطالعه کرد به همین دلیل بود که بعدها از بی‌طرفی اخلاقی قانون سخن به میان آمد و نظریه حقوقی را متعلق به گستره امور توصیفی دانستند، چنان‌که پروفیسور هارت نظریه خود را در این کتاب «نظریه حقوقی توصیفی» می‌نامد. اما مهم‌تر، در نتیجه نفی رابطه منطقی میان قانون و معیارهای فراقانونی، رفته رفته، به قانون به منزله ابزاری نگریسته شد که، بسته به علل و دلایل گوناگون، امکان به کارگیری آن در راستای اخلاق یا خلاف آن به یک اندازه است.^۳ در نیمه نخست سده بیستم، گسترش این نگرش از قضا با روی کار آمدن نظام‌های سیاسی توتالیتار مصادف شد. به ویژه، در فاصله میان دو جنگ جهانی، نظام‌هایی — مانند نظام ناسیونال سوسیالیست

۱. تمایز بالا با تفکیک ایمانوئل کانت میان خیر (امر خوب: tugend) و حق (امر درست: recht) کاملاً سازگار بود و هر دو در عصری مشابه (روشنگری) و بستر فکری و فرهنگی مقارنی پرورش یافتند.

2. See Tamanaha, B. Z. (2006), *Law as a Means to an End: Threat to the Rule of Law*, Cambridge: CUP.

(نازی) هیتلر در آلمان یا نظام فاشیست موسولینی در ایتالیا - در اروپا شکل گرفتند که قانون را در خدمت سیاست‌های سرکوبگرانه خود در داخل کشور در آوردند و در نهایت آتش جنگ اروپایی و جهانی را بر افروختند.

پس از جنگ جهانی دوم، پرسش‌هایی جدی درخصوص رابطه حقوق و اخلاق مجدداً رخ نمودند. پرسش اصلی این بود که آیا ممکن است قانون آن اندازه از اخلاق مستقل باشد که به مثابه یک ابزار در دست حکومت‌های سرکوبگر عمل کند؟ تجربه تلخ حکومت‌های استبدادی فراگیر زمینه‌ساز تلاش‌های جدید نظری در برقراری رابطه‌ای نظام‌مند میان حقوق و اخلاق شد. از این‌رو، متفکرانی همچون لون فولر و جان فینیس بر آن شدند تا نشان دهند مفهوم قانون در بن خود درآمیخته با اخلاق است و نمی‌تواند مستقل از آن شکل گیرد.^۱ پیداست پرسش‌های قدیمی در باب چیستی قانون دوباره سر بر آوردند و پاسخ‌های اخلاق‌گرا و بی‌گمان از سر دردمندی پیش نهاده شدند. بیم آن می‌رفت که جدی گرفتن این پاسخ‌ها نه تنها به در هم آمیختگی نظری میان حوزه‌های تحلیلاً مستقل حقوق، اخلاق و سیاست بانجامد، بلکه هم‌نشین ساختن نظریه حقوق طبیعی جدید با دو دستاورد ارزشمند جدایی منطقی حقوق و اخلاق دشوار می‌نمود.

گفته شد که معنای تفکیک اعتبار از درستی قانون آن است که وجود یک قانون ضرورتاً ضامن خوبی، درستی یا شایستگی آن نیست. یکی از دستاوردهای این معنا فراهم آمدن امکان نقد قانون است. به این معنا که اگر هر قانونی به ضرورت اخلاقی نیست، پس همواره می‌توان قانون را از منظر اخلاق، عدالت، دین و مانند آن‌ها به پرسش گرفت. در مقابل، اگر ادعا شود که اخلاق در مفهوم قانون اخذ شده است و قانون در مبنا و ریشه نمی‌تواند اخلاقی نباشد، در این صورت چگونه می‌توان از غیر اخلاقی بودن آن سخن گفت؟ افزون بر این، آیا این ادعا با واقعیت نظام حقوقی سازگار است؟ بنابراین، آیا اتحاد مفهومی حقوق و اخلاق به امتناع نظری و عملی نقد قانون نمی‌انجامد؟

تفکیک پیش‌گفته در حقیقت در سازگاری کامل با تفکیکی دیگر در نظریه ارزش^۲

1. See Fuller, L.L. (1964), *The Morality of Law*, New Haven: Yale University Press; and Finnis, J. (1980), *Natural Law and Natural Rights*, Oxford: Clarendon Press.

2. theory of value / axiology (ارزش‌شناسی)

قرار گرفت. ایمانوئل کانت خیر^۱ (امر اخلاقی یا فضیلت) را از حق^۲ (امر قضائی) تفکیک کرد. مطابق نظر وی، در امر اخلاقی هم اراده آزاد باید حاضر باشد و هم نیت خیر، ولی در امر قضائی صرفاً لازم است اراده آزاد افراد تضمین شود و افراد آزاد باشند که خود، بنا بر داوری شخصی شان، نوع نیت را برگزینند.^۳ چنین نگرشی به امر قضائی و قانون بود که به کمک مفهوم حق به معنای جدید آمد. در معنای جدید، هنگامی که حقی به انسان نسبت داده می شد منظور این نبود که او بر حق است، بلکه بدین معنا بود که وی استحقاق دارد آن گونه که خود خوب می داند رفتار کند. به دیگر سخن، داوری شخصی او محور عمل باید باشد، نه داوری عینی اخلاقاً توجیه شدنی. از این رو، در دنیای جدید، دیری بود که مفهوم «حق داشتن» (حق شخصی) در مقابل «حق بودن» (حق عینی) متولد شده بود و تفکیک کانت میان خیر و حق، در حقیقت، بیان دقیق دیگری از آن دو مفهوم مهم اما نسبتاً مبهم بود.^۴ باید افزود که تفکیک میان حق شخصی و حق عینی، از یک سو، به دنبال شکل گیری تکثر در آرا و عقاید دینی و اخلاقی صورت گرفته و، از دیگر سو، به گسترش این تکثر دامن زده بود. اکنون، پرسش مهمی که رخ می نمود آن بود که قانون در ریشه و بُن خود در واقع با کدام یک از اخلاق ها و گرایش های هنجاری گره خورده است یا در حقیقت باید گره بخورد؟ افزون بر این، آیا تابعان نظام حقوقی می پذیرفتند که قوانین شان صرفاً برآمده از یکی از گرایش های اخلاقی موجود در جامعه باشند؟ بر این اساس، به جرأت می توان گفت تفکیک میان اعتبار و شایستگی به موازات شکل گیری و استقرار تفکیک میان حق و خیر پدیدار شد و در حقیقت از جمله پیامدهای نظری و عملی نظام سیاسی و فرهنگی

۱. امر خوب (tugend / the good).

۲. امر درست (recht / the right).

3. See, in particular, Kant, I. (1996 [first published 1797]), *The Metaphysics of Morals*, ed. by M. Gregor and int. by R.J. Sullivan, Cambridge: CUP.

۴. ن. ک.: راسخ، محمد (۱۳۸۱)، «آزادی چون ارزش»، در حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش، تهران: طرح نو، فصل آخر؛ استاینر، هیلل (۱۳۸۲)، «مفهوم عدالت»، مقدمه و ترجمه محمد راسخ، مجلس و پژوهش، شماره ۳۸. راسخ، محمد (۱۳۸۴)، «تئوری حق و حقوق بشر بین الملل»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۱؛ راسخ، محمد (۱۳۸۸)، «نظریه حق»، در حقوق بشر در جهان معاصر، تهران: کمیسیون حقوق بشر اسلامی؛ و راسخ، «مدرنیته و حقوق دینی».

نو بود.^۱ با این وصف، بیم آن می‌رفت که قرائت‌های جدید نظریه حقوق طبیعی نتوانند، آن گونه که باید، حق‌مداری نظام حقوقی مدرن را، که به توضیح پیشین به گونه‌ای از دستاوردهای تفکیک میان اعتبار و درستی قانون بود، حفظ کنند.

در این ظرف و زمینه بود که نظریه اثبات‌گرایی جدید متولد شد.^۲ لازم بود تحلیلی دقیق از مفهوم قانون و نسبت آن با حوزه‌های هم‌جوار هنجاری و نیز با طبیعت ارائه شود. پرفسور هربرت هارت، استاد فلسفه حقوق دانشگاه آکسفورد، کتاب مفهوم قانون را بدین منظور تدوین و منتشر کرد. نظریه وی بر میراث فکری گذشتگان و سنت فلسفه زبان رایج در آن دوران بنا شد. معرفی خطوط کلی مباحث کتاب سودمند می‌نماید.

در این کتاب، هارت نخست نظریه فرمان در باب قانون را نقد می‌کند. این نظریه در حقیقت اثبات‌گرایی بر جای مانده از سلف نظری هارت، یعنی جان آستین، بوده است. استدلال وی این است که قانون را باید در قالب قاعده فهمید. هارت قانون را به مثابه اتحاد قواعد اولی و ثانوی معرفی می‌نماید. اما در ادامه استدلال می‌کند که این قواعد بافتی باز دارند و، از این رو، قضات ناگزیرند در مواردی هر چند کم‌شمار در واقع قانون‌گذاری کنند. تعیین قضایی، به توضیح هارت، بهای تنظیم قاعده‌مند حیات اجتماعی است و گریزی از آن نیست، هر چند به مثابه وظیفه‌ای دئون‌سازمانی و بر اساس اصول انجام می‌شود. قیاس حقوقی یکی از نمونه‌های مهمی است که هم نقض قانون را آشکار می‌کند و هم تلاش اصول‌گرای قضات را برای علاج آن نقص. باری، برداشت قاعده‌مدار از قانون در مقابل دو گرایش افراطی نظری، شکل‌گرایی و قاعده‌شکافی، قرار دارد که باید شرح داده و نقد شوند. پرفسور هارت، پس از این شرح و نقد، به بحث از نسبت میان قانون، در یک سو، و اخلاق و عدالت، در دیگر سو، می‌نشیند و باریک‌بینانه نکته‌هایی ظرف در این خصوص پیش می‌نهد. بیان خلط میان دو نوع قانون طبیعی و نیز ترسیم محتوای حداقلی حقوق طبیعی، که در حقیقت محدودیت‌های طبیعت بر همه نظام‌های هنجاری‌اند، نمایانگر

۱. خواننده محترم را به مطالعه دقیق فصل هشتم دعوت می‌کنیم. هارت در آن جا به تفکیک بالا و فادار بوده است و تلاش می‌کند تمایزهای اخلاق و عدالت را به گونه‌ای ترسیم کند.

۲. عنوان «اثبات‌گرایی جدید» را بر نظریه‌های اثبات‌گرایی هارت و پس از وی اطلاق می‌کنیم که در مقابل نظریه‌های اثبات‌گرایی متفکرانی چون جرمی بنتام و جان آستین قرار می‌گیرند.

موضع نظری او در برابر حقوق طبیعی هستند. در حقیقت، وی قرائتی تجربی از حقوق طبیعی ارائه می‌کند. هارت در فصل آخر از حقوق بین‌الملل به مثابه مصداقی خاص از نظام حقوقی دفاع می‌کند.

باید افزود که نقد و نظرهای گوناگونی در مقابل نظریه هارت ارائه شدند. از این رو، سال‌ها بعد، هارت شروع به آماده کردن مؤخره‌ای در پاسخ به نقدهای دیگر متفکران بر نظریه‌اش نمود. قصد او آن بود که این مؤخره در دو قسمت آماده شود: یک قسمت در پاسخ به نقدهای پروفیسور رونالد دورکین و دیگری در پاسخ به نقد دیگر متفکران. وی اما مجال نیافت این مهم را به پایان برساند و تنها قسمت اول را کم‌وبیش تمام کرد. جوزف رز و پنلوپ بولوک قسمت نخست این مؤخره را، پس از وفاتش، در ویرایش دوم کتاب گنجانده و منتشر کردند. هارت در این قسمت فروتنانه پاره‌ای نقدها را می‌پذیرد و نکته‌اندیشانه پاره‌ای دیگر را پاسخ می‌دهد. فهم نظریه اثبات‌گرای او بدون مطالعه این بعدالتحریر به احتمال ناقص خواهد بود.

هربرت هارت آثار متعدد دیگری در زمینه نظریه حقوقی و فلسفه منتشر کرده است. در این آثار به نظریه اثبات‌گرایانه‌اش وفادار بوده، ولی همان گونه که در مؤخره این کتاب نشان داده است ضعف‌ها و نقایص آن را باروی باز می‌پذیرد. از این رو، در مقدمه کتاب *مقالاتی در فلسفه حقوق و فلسفه*^۱ به صراحت می‌گوید که رویکرد زبان‌شناختی او در تبیین چیستی قانون کافی نیست.

آثار مکتوب هارت، از جمله، نشانگر آن است که چهار موضوع عمده در کانون توجهات نظری وی بوده‌اند: «علیت»، «نظریه مجازات»، «حدود اخلاقی قانون» و «مفهوم قانون». در زمینه علیت، هارت و هونرونه کتاب *علیت در حقوق*^۲ را تألیف کردند. از دید آنان، علیت در حقوق، برخلاف علوم طبیعی، جزئی‌گرا است، نه کلی، یعنی به رابطه علی میان عمل شخصی خاص و حادثه‌ای معین نظر دارد. علیت حقوقی به اصول و ویژگی‌هایی خاص و نیز نمونه‌هایی عمده توجه می‌کند تا با اطمینان مسئولیت علی شخصی را ارزیابی کند. البته توجه به فهم متداول از علیت است که در کاربردهای

1. Hart, H.L.A. (1983), *Essays in Jurisprudence and Philosophy*, Oxford: Clarendon Press.

2. Hart, H.L.A & Honroé, T. (1959), *Causation in the Law*, Oxford: Clarendon Press.

متعارف زبانی متجلی می‌شود. نکتهٔ اخیر نمونه‌ای از به‌کارگیری فلسفهٔ زبان متعارف در آکسفورد از سوی هارت بوده است. در زمینهٔ نظریهٔ مجازات، هارت کتاب مجازات و مسئولیت^۱ را تألیف کرد. وی در این اثر نه تحلیل پیش‌گیری گرای سودانگاری را می‌پذیرفت و نه تحلیل مکافات‌گرای کانت. هارت بر این باور بود که هر دو تحلیل لازم‌اند و در نتیجه باید راهی میانه برگزید.

در باب حدود اخلاقی قانون، مهم‌ترین اثر هارت کتاب قانون، آزادی و اخلاق^۲ است. این کتاب در حقیقت حاصل مبادله‌ای فکری میان هارت و لرد دولین بوده است. دولین معتقد بود قوام جامعه به اخلاق رایج و متعارف است و لذا همان‌طور که قانون خیانت و شورش را ممنوع می‌کند باید عمل‌های مخالف این اخلاق را هم ممنوع کند. هارت در این جا اخلاق متعارف را از اصول اخلاق تفکیک می‌کند. از دید او، معلوم نیست تضعیف اخلاق متعارف لزوماً موجب فروپاشی اساس جامعه شود و اصول اخلاق برای نقد اخلاق متعارف و پویانگه داشتن آن به‌کار می‌روند. وانگهی، باید عمل را به این دلیل که درست است انجام داد، نه به این دلیل که دیگران آن را خوب می‌انگارند. در نتیجه، هارت الزام قانونی اخلاق را به‌ضرورت و همواره صحیح نمی‌داند. درخصوص مفهوم قانون نیز کتاب حاضر مهم‌ترین اثر هارت بوده است.^۳

در آخر، بر خود فرض می‌دانم از خانم‌ها و آقایان فاطمه بخشی‌زاده، مهناز بیات، علی پیرعطانی، دکتر زهره رحمانی، فائزه عامری، غزاله فریدزاده، مرتضی نعیمی و دکتر

1. Hart, H.L.A. (1968), *Punishment and Responsibility*, Oxford: Clarendon Press.

2. Hart, H.L.A. (1963), *Law, Liberty and Morality*, Stanford: SUP.

ترجمهٔ این کتاب اخیراً به‌وسیلهٔ انتشارات طرح نو منتشر شده است.

۳. برخی دیگر از آثار هارت به شرح زیرند:

(1959), «Theory and Definition in Jurisprudence», *Proceedings of the Aristotelian Society*, 29: 239-264.

(1955), «Are There Any Natural Rights?», *Philosophical Review*, 64: 175-191.

(1957-1958), «Positivism and the Separation of Law and Morals», *Harvard Law Review*, 71: 593-629.

(1958), «Legal and Moral Obligation», in *Essays in Moral Philosophy*, ed. by A. I. Melden, Seattle: UWP: 82-107.

(1982), *Essays on Bentham: Studies in Jurisprudence and Political Theory*, Oxford: Clarendon Press.

حسن و کیلیان برای مقابله و ویرایش متن سپاسگزاری کنم. همچنین، لازم است از خانم‌ها مهسا شعبانی، آزاده عبدالله‌زاده و هما محمودزاده برای مقابله بخش‌های نخستین و نیز از آقای جواد کارگزاری برای همکاری در ترجمه چند صفحه نخست این اثر تشکر کنم. بدون کمک و زحمات بزرگوارانه این عزیزان ترجمه حاضر بدین شکل قابل ارائه نبود و البته مسئولیت همه ضعف‌ها و نقایص با مترجم است. همچنین از جناب آقای جعفر همانی مدیر محترم نشر نی و همکاران ارجمند ایشان بی‌نهایت سپاسگزارم. از خداوند برای همه این بزرگواران تندرستی و توفیق آرزو مندم.

محمّد راسخ

نوروز ۱۳۸۹